

متن پرسش

به نام حق سلام بر استاد: با تعمقی که بنده در باب انانیت نمودم احساس می‌شود اعتقاد به معاد ریشه در انانیت دارد و اینکه نفس آدمی بقا طلب است و در تورات هم آمده است که پس از تمرد آدمی در نزدیک شدن به درخت معرفت نیک و بد (اینجا هاست که عظمت کتاب مقدس رخ می‌نماید فقط حقیقت و آگاهی و علم ارزش آن را دارد که امر الهی را امتثال نکرد چه امر مربوط به فعلست و علم عین ذات پس سایر تفاسیر که شجره مربوط به شهوت یا کثرت و ... است همه فروکاست مقام آدمیست بلکه شجر وحدت بود) حق او را از درخت جاودانگی و حیات بازداشت (انانیت فقط در سایه جهل مستدامست «فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِجَبَلٍ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْفًا» پس بنابراین دلیلی وجود ندارد که بگوییم الی الابد هستیم و این بقا طلبی اوج انانیت است و آن سخن استاد مبنی بر باقی به بقای حق بودن خالی از اشکال شاید نباشد و قول حق نیستی محض در وجود نیروانایی حق است من بنظرم می‌رسد که مرگ را پایان آدمی بدانیم هستی ۶۰، ۷۰ سالی در وجود حبابی آدمی متجلی می‌شود و تمام چه دلیلی دارد مثلا ریخت مرا الی الابد ببیند و تحمل کند. می‌ماند خبر انبیا که آن را به دو وجه می‌توان به تفسیر کشید یک بگوییم مثلا مسائل معاد تمثیلی است یا بهتر بگوییم تادیبی است برای خلقی نادان که جز ترساندن با جهنم آدم بشو نیستند و ازین روست که قرآن اینقدر خشیت نامه است و الا قیامتی که در کار نیست یا قول دوم را بپذیریم که ظاهرا در جزوه الهیات مسیحی استاد ملکیان آمده است و آن اینکه طبق دین مسیحیت عالم آخرت پس از مدتی ولو طویل پایان می‌پذیرد و ابدی نخواهد بود درین قول بنظر من هم مسئله انانیت مرتفع می‌گردد و هم مسئله عدالت تا داوری بین خوبان و بدان که درین عالم میسور نیست محقق گردد گر چه بنظر من همان قول اول انانیت کمتری دارد و مسئله عدالت هم لحظه موت حق می‌تواند آنچنان المی به فرد وارد کند که کفاره گناه صد پشتش باشد و بالعکس در لحظه آخر چنان لذتی به فرد نیکوکار بدهد که الف الف جمیع اعمالش باشد من که بحمدالله قانع به همین دو دم هستیم و اگر فعل نیکی داشتم لذت یک نفس و لذت یک آن هستیم فوق همه اعمال هست و جزای آنها. و اصلا اینکه حق به یادم بود کافیت و نمی‌خواهم بیش از این مصدع اوقاتش باشم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. واژه‌ی «انانیت» به عنوان یک واژه‌ی اخلاقی، نظر به خودبینی انسان دارد از آن جهت که نفی غیر و نفی حق می‌کند و این غیر از طلب حضور در عالم بیکران‌هی حقایق است که

طلبِ ذاتی هر انسان است به اعتبار هویت تعلّقی و عین الرّبطی او نسبت به «وجود» ۲. بحث مجرد
نفس که انسان می‌تواند خود را ماورای زمان و مکان احساس کند، حکایت از حضور و وجود ابدی ما
دارد. موفق باشید